

کارنامه انوشیروان

-۲-

میگوید

چون خداوند مردم کشور ما را از خطرهای ایمن ساخته و از دشمنان ما
 بجز دو هزار نفر دیلمی که بواسطه سختی گوهاکشودن باروی ایشان
 بر ما دشوار بود کسی باقی نماند، چیزی را برای ممالک از رسیدگی
 و نقتیش کار رعیت و امینانی که بداد خواهی اهل خراج مامور کرده
 بودم نافعتر ندیدم بما خبر رسیده بود که آن امینان باندازه تصور مادر
 کار خود کوشش و مبالغه بخرج نداده اند لذا بقاضی هر شهری دستور
 کتبی دادم که بی آگاهی کار گزار و متصدیان امور مردم آنجا را
 جمع آوری نمود. و از مظالمی که بر ایشان وارد آمده یا چیزی که
 بعنوان خراج از ایشان گرفته شده سؤال نماید در تفحص منتهی جدو
 جهد را مبذول داشته و مبالغه نماید سپس حال یکایک مردم را نوشته و بمهر
 خود و مهر رضای اهل کوره رسانده برای من بفرستد و عده را که
 مردم راضی هستند بحضور ماروازه دارد اگر بخواهند برخی از مردم
 طبقه پست را هم با ایشان بفرستند حرفی نیست چون فرستادگان اطراف
 حضور یافتند دربار گاه نشستم و با حضور بزرگان کشور و پادشاهان و
 هیربدان و آزادگان و اشراف ممالک بار عام دادم در آن نامه و مظالم
 نظر نمودم هر ستمی که از طرف کار گزاران یا کماشنگان و نمایندگان
 ما یا نمایندگان فرزندان و زنان ما و دودمان ما بکسی رسیده بود بدون
 گواهی از ایشان پذیرفتیم چه میدانستیم خراج گزاران در برابر
 نپرومندان که بر ایشان توانائی دارند بیچاره و زبوتند هر ستمی که
 از برخی خراج گزاران بدیگری از ایشان رسیده بود و بر ما واضح
 شد پیش از تفرقه جمعیت داد خواهی نمودیم اما آنچه شخص آن دشوار
 یا جستجوی آن بگواهی اهل شهر و قاضی محلی محتاج بود سه تن

امین یکی از مؤبدان و دیگری از دبیران و آن دیگر از بندگان که طرف اعتماد ما بود اعزام نمودم بدینسان از روی اطمینان کارها را خانم دادم خداوند برای خویشاوندان و بستگان و بندگان ما در پیش ما منزلتی که منطبق بر حق و عدالت نباشد قرار نداده است زیرا کار خویشان و بستگان پادشاه کسب عزت و اعمال قدرت است اگر پادشاه در امر ایشان اهمالی روا دارد همسایگان خود را نابود می سازند مگر اینکه مبنای ایشان کسی پیدا شود از فرو فرهنگ شاهی بر خور دار شده و نگاهبان کپش و نسبت بر عبت مهربان باشد این دسته هم بغایت اندکند آگاهی ما از ستم ایشان باعث شد که چون بر ایشان کسی اقامه دعوی کند گواهی نطلبیم بهمین طریق ستم بر کسانی که در پیش ما عزیز و دارای مقامی رفیع و منزلتی بودند روا نداشتهیم چه حق برای پیچارگان و زورمندان و بیچارگان و توانگران بیک نسبت و ستم دارد اما اگر در تشخیص صحت و سقم دعوی مربوط بایشان برای ما دشوار می شد تحمل بر نزدیکان و بندگان خود را بر تحمل بر پینوایان و بیچارگان و نیازمندان و تنگدستان ترجیح می دادیم چه معلوم است که پینوایان نمی توانند با طرفیان ماستم کنند بهلاوه می دانستیم که اگر پرویزگان ما تجاوزی شود از بخشش و انعام ما بزودی جبران می شود بهکس آن بیچارگان که برای ایشان جبرانی نخواهد بود .

با اینهم سوگند که محبوبترین خواص و فیکو کارترین بندگان ما کسانی هستند که حافظ سبوت ما در میان رعیت هستند و پرستند و نیازمندان می بخشند و انصاف ایشان را می ستانند هر که بر ایشان ستم کند بر ما ستم کرده آنکه برایشان ستم روا دارد و بخواهد زده ما را که پناهگاه و ملجاء آن بیچارگان است عاقل نگاهدارد نسبت بما ظالم میباشد .
 هـ . ی . نـ در آغاز سال سی و هفتم ، چهار دسته از ارکان ناحیه خزر که هر دسته دارای پادشاهی جداگانه بودند از احتیاجانی که

در کارایشان بود بمانوشتمد با مپد استفاده از بندگی ما خواهش آن نمودید که بایشان اجازه دخول در رتبه خدمت گزاری و فرمانبرداری صادر شود و آنچه پیش از دوره سلطت ما از ایشان سر زده عنو نمائیم و بمنزله بندگان دیگر خود بشمارشان آوریم در مقابل همت بخدمت ما گماشته و در نبرد دشمنان مانند بهترین خدمتگزاران دیرینه اندام خواهند نمود. من در نپول آنان جهانی مشاهده کردم. از جمله یکی دلبری و چابکی ایشان و دیگری بیم آنکه از راه نیازمندی بقبصر یا یکی از پادشاهان دیگر پناه برند و او را در نبرد مانپرو و کمک شوند در گذشته قبصر از این نوم برای جنگ با پادشاهان مرز ما مزدور گرفت و بسبب همین نرکان در آن جنگ فپروزی یافت زیراندگی در نظر نرک لذتی ندارد همین باعث شده که با وجود سختی امر همیشه ایشان در جانپازی دلپزند - این نظریات سبب شد که بایشان نوندتم هر کس قبول فرمانبرداری مارا کند می پذیریم و از آنچه در دست داریم بر احدی دریغ نمی داریم. بمرزبان در بند امر کتبی نمودم که پپایی ایشان را اجازه دخول دهد مرزبان بمن نوشت که پنجاه هزار نفر با زن و فرزند و بستگان و سه هزار نفر از سران ایشان با خانواده و زن و فرزند و وابسته پیش او آمده اند چون آگاهی از این پیش آمد یافتیم خواستم آنان را نزدیک بخود سازم تا از اکرام و بخش و احسان من در حق خودشان مسبوق شده و بسرداران ما نیز اطمینان پیدا کنند که هر وقت خواهیم آنانرا با برخی از سرداران بسوئی فرستیم هر یکی بسبب پدبگری خاطر جمع باشد لذا راه آذربایجان را در پیش گرفتم چون بدانجا رسیدم اجازه پیش آمدن بایشان دادم در این هنگام از طرف قبصر هدایائی برای من آوردند و فرستادگان خاقان بزرک و خوارزمشاه و رای هند و داورو کابل شاه و دارای سرا بدیب و خداوند کله (۴) و سپاری از فرستادگان دیگر و بیست و نه پادشاه در يك روز بحضور ما آمده در پایان همه برای

این که آن پنجاه و سه هزار نفر رکان را نیز بار حضور داده باشم فرمودم در آنجا صفها برپندند و خود برای مشاهده ایشان سوار شدم در این روز عده همراهان و آنانکه پیش من آمده بودند و کسانی که قبول فرمانبرداری و بندگی مرا نمودند باندازه بود که بیابانی بطول ده فرسخ فراخور ایشان را نداشت خداراستایش بیمار نمودم رکان را از روی خانواده های ایشان بهفت طبقه تقسیم کردم و از خودشان رئیسی برایشان گماشته و اقطاع مقرر کردم و همراهان را خوراک و پوشاک دادم و آب و خاک برای اقامت همگی معین نمودم یک دسته را با سرداری از سردارانم در برجان و دسته دیگری را با سرداری در اللان و برخی را در آذربایجان جای دادم و آنرا بطوری که در خور احتیاجات سرحدی بود قسمت قسمت نموده و بمرزبان سپردم پس از آن از نمک شناسی و کوشش در هر کاری که بایشان رجوع میشد در همه مرزها و شهرها لازمه خشنودی را فراهم می آوردند

میگوید :

خاقان بزرگ بمن نامه نگاشت و از پیمان شکنی های خود پوزش میخواست و خواهش گذشت و باز گشت مرا باشتی داشت در نامه و رساله خود یاد آور شده بود که دیگری او را بر آن دشمنی و حمله بسر زمین من و ادار ساخته بود مرا بخداوند سوگند داده بود که از او بگذرم و بدانچه اطمینان دارم پیمان مینهد ضمنا نوشته بود که قبصر پیش او فرستادگانی فرستاده چنین پنداشته بود که بدین وسیله برای قبول سفارت قبصر کسب اجازه نموده و در قبول فرستاده هر که باشد مطابق امر من رفتار مینماید و بمال و مودت کسی مگر برضای من رغبت نمیکند جاسوسی در کشور ترك داشتم بمن نوشت که خاتان چین و یارانش از پیمان شکنی ها و دشمنی ها پشیمان هستند، بخاقان پاسخ فرستادم :

بدینم سوگند که خواه از روی طبیعت و فطرت پیمان مرا شکستی

یا مطیع دیگری در این کار شدی کاری بدان ندارم گناه تو در پیروی دیگری بر عهد شکنی کمتر از آن نیست که برای خود کرده باشی و سزاوار عقوبت سختی هستی گمان نمیکنم چیز دیگری از واجبات مپاانه من و نو مانده باشد که نکرده باشم یا وثیقه پیش تو باقی مانده که قبلاً وثیقه قرار نداده و باز نقض عهد نکرده باشی در این صورت چگونه بتو اطمینان کنم و قول تو را استوار بدانم بر فلان آنچه از غدر و نقض عهد و کذب در قسم بکار برده ایمنی نداریم اما یاد آور شده که فرستادگان تبصر نزد تو هستند و دانستیم که برای پذیرفتن ایشان اجازه میخواهی ترا از دوستی هیچ کس نمیکنم و کراهت دارم که قبصر تصور کنند من از دوستی تو با او پییم و نرسی در دل دارم و مهل دارم او آنگاه شود که از هر چه مپاانه شما دو نفر بگذرد باکی ندارم .

۷۱۶

سپس برای آرامیم شهرها و باروهای خراسان و جمع آوری آذوقه و علوفه که مایحتاج سپاه است کس فرستادم و امر کردم که پیوسته آماده و به نال پرهیز باشند بر خلاف بار نخستین که در حال صلح غافل از همه جاشدند - **میتگویدند** -

خداوند تعالی را بدانچه مرا بخشید و عطایائی که پس از نعمات اول یعنی آفرینش من پیوسته بمن مپرساند همواره سپاس گذارم چه شکر و نعمت دو عدلند همچون دو کفه ترازو که اگر یکی افزونی باید ناچار بر آن دیگری باید افزود تا برابر شود .

چون نعمتها بسیار و شکر اندک باشد پیوند بار پاره می شود و پشت برنده را درهم میشکنند اما اگر آن دو برابر باشد برنده پایدار مپمانند بسیاری نعمت صاحبش را به بسیاری شکر محتاج مپکند چه شکر بسیار نعمت را می افزاید چون سپاس گذاری را هم در گفتار و هم در کردار واجب دیدم در بهتر این کارها نگر پیستم که استواری

آسمان‌ها و زمین و پایداری کوهها و جریان رودها و بسودی همه مردم بدان بسته است یعنی عدل و حق پس در پی آن شدم - ثمره عدل و حق را آبادانی مملکت دیدم که معیشت جنبندگان و چار پایان و پرندگان و ساکنان زمین بدان وابسته است در آبادی بلدان چون لکریستم جنگجویان را مزدور کشاورزان و کشاورزان را مزدور جنگجویان دیدم چه جنگجویان مزد کار خود از خراجگزاران برای دفاع و جهاد در راه منافع ایشان میستانند پس بر اهل عمارت پرداخت مزد ایشان واجب است زیرا کار آبادانی بدیشان تمام میشود و اگر درنگی کنند بستی در کار می آید و دشمنی کشاورزان نیرو می یابد - سزاوار خراجگزاران چنین دیدم که آنچه مایه زندگانی و موجب آبادانی کشور است مال ایشان باشد و صلاح در آن دیدم که کشاورزان را نباید پیا نموده و هر چه در دست ایشان است بخراین شاهی و سپاهیان منتقل ساخت چه در این کار بر سپاهیان نیز همچون خراجگزاران ستم روا داشته ام زیرا وقتی عامر فاسد شد معمر نیز فاسد میشود یعنی چون کشاورزان پیا شدند زمین از کار می افتد و خراجگزاران را چون وجه معیشتی و نمبر اراضی نباشد سپاهیان که نیرویشان به آباد بودن زمین و اهل عمارتست ناپرد میشوند پس زمین را بجز در دست کشاورزان آبادانی نیست آنکه میخواهد در باره سپاهیان احسان و اکرام کند باید در باره خراجگزاران و کشاورزان ارفاق کند و زیادی معیشت را نزد ایشان باقی گذارد. زیرا زمینداران و خواجهگان دستهای سپاهیان و جنگجویان و نیروی ایشانند و جنگجویان نیز دست و نیروی خراجگزارانند تا اندازه که جهد و طاقت من یارائی داشت در این موضوع فکر کردم و نمیز دادم دیدم نمیشود هیچ کدام از این دو دسته را بر دیگری برتری داد چه اندو را مانند دستهای متماون یا پاهای همگام میدیدم - بدینم سر کردند که هر که بر خراجگزاران و رعیت ستم روا دارد رفع

ظلم از جنگجویان نگرده و آنکه بر جنگجویان ظلم کند خراجگزاران را از ظلم مرنو نداشته اگر سپاهیان بمقل نبودند مانند کسی که بر زمین خود که زندگی و زندگی و نیروی وی بدان وابسته ایقامی کند بر خراج و زمین ایضا مینمودند و اگر خراجگزاران نادان نبودند در برابر پرداخت بخشی از آنچه در امر معیشت بدان نیازمندید بجزنگ جویان جان خود را حفظ مینمودند -

میگوید :-

چون از اصلاح کار عامه و خاصه بواسطه ترتیب دو رکن خراجگزاران و جنگجویان از روی عدل و حقی که خداوند بزرگ امور مخلوقاتش را بر طبق آن تدبیر میکند فراغت یافتیم و خداوند را برای ادای حق مواهب او بر نسبتش شکر گفتیم و کار جنگجویان و خراجگزاران را بداد گسگری استوار و پایدار ساختیم - بنظر در سپروسنن پرداختیم ابتدا بپرنزین آنها که سودش بملت و سپاه ما بیشتر میرسد پرداختیم و در سرگذشت نیاکان خود از گاه پشعاسب تا پادشاهی قباد که نزدیکترین اسلاف بهاست نیکو نگریستم هر صلاحی که در آن دیدم فرا گرفتم و فسادی نبود که از آن پرهیز نکردم دوستی نیاکان مرا بقبول سنت و آئینی که خبیری در آن بود و ادار ساخت چه دوستی خا و سپاسگزاری و فرمانبرداری او را مرجح دانستیم چون از نظر در سبوت نیاکان خود که بدان آغاز کردیم (چه در این کار سزاوار تر بودند) فراغت حاصل شد و دیگر حقی باقی نماند که آرا پرنگزیبیم چه حق را نزدیکترین خویشاوندان خود یافتیم آنگاه در سپرنهای رومیان و هندوان نظر کردیم و کارهای پسندیده ایشان را برگزیدیم و میزان شناخت این کار خرد ما بود و آرا بخرد خود بپرز دادیم از آن مبنانه هر چه زیب سلطنت ما بدان بود گرفته و سنت و عادت قرار دادیم و بدانچه هوی و هوس

نصفالی ما بدان راغب بود سر فرود نیاوردیم

و ایشان از سپهرنهایی که پسندیده بودیم آگاه و مخبر ساختیم و آنچه را مکروه و ناپسندیده دانستیم بدایشان نوشتیم تا از آن پرهیزند در این کار دستور دادیم ولی کس را بر آنچه باکیش و آئین او موافق نباشد مجبور نکردیم و بر چیزهائی که از ایشان پذیرفتیم رشک نبردیم با وجود این از آموختن دانسته های آنان خود داری نکردیم چه اقرا بشناختن حق و دانش و پیروی آن از بهترین زینتهای پادشاهان است و زبان آورترین کارها برای پادشاهان خود پسندی در آموختن و پرهیز از طلب علم است - کسبکه ناموخته نمیدانند چون در حکمت و تدبیر این دولت (۱) استقصا نمودم مبنای نیکوئیهای نیاکان و آنچه بفکر خود احداث کرده و پذیرفته بودم و آنچه از پادشاهان کشور های بیگانه فرا گرفته بودم اتصال دادم و در کاری که در پرنو آن بفریزی و خوشی رسیده بودم ثابت قدم شدم ملل دیگر را که در پیش ایشان اندیشه و خرد و دانش نیاقتم ترك کردم چه ایشان را صاحبان بنی و رشک و طمع و آز و بخل و بد تدبیری و نادانی و بد عهدی و ناسپاسی دیدم چه اینها صفاتی است که در خور کشور داری نیست و نعمتی بدان کمال نمی یابد -

در آخر آن کتابی که انوشیروان در سرگذشت خود نوشته دیدم که چون انوشیروان از ترتیب کارهای مملکت فراغت یافت اسواران و سرداران و بزرگان و مرزبانان و پرهیزکاران و موبدان و سران مردم را در پیش خود جمع آورد و خطبه ایراد نمود و گفت

خطبه انوشیروان

مردم! خواس خود را جمع کرده و با صمیم دل بگفتار من گوش فرا دارید از آن روزی که بر شما فرمانفرمائی یافتیم تا اکنون پیوسته

برای دفاع در راه ابقای شما و اصلاح کار ممالکت شما شمشیر برگردن نهاده و سپه‌نرها در پیش نبغ و نیزه دشمنان گاهی در اقصای شرق و گاهی در کران باختر زمانی در سوی شمال و وقتی در ناحیه جنوب سپر ساخته ام کسانی را که متهم دیدم از کشور بیرون فرستادم بر کشور ترك باج و خراج نهادم و آنشکده‌ها در قسطنطنیه بر پا کردم از هر تشب و فراز می‌گذشتم و پست و بلند راه‌ها را می‌نوردیدم بر رنج و دشواری شکبیا بودم و متحمل سختی سرما و گرما می‌شدم از دریای سهمگین و بیابان خطرناک بومی ندانستم این‌ها همه برای افزایش قدر و پیشرفت کار شما در پیروزی بردشمنان و استیلای بلاد و فراخی معیشت و کامرانی و کامیابی بود اکنون شکر خدا را که بلطف او باعلی مرتبه شرف و نعمت و فضیلت و بزرگواری و آسایش رسیدید و خداوند دشمنان را از پیش شما برداشت و برخی را مقتول و نابود و گروهی را که زنده مانده اند مطیع و فرمانپذیر شما نمود. اکنون دشمنی برای شما باز مانده که شماره آنان کم ولی دلبری و بیباکی و نیرومندی ایشان بسیار است این دسته که باقی مانده اند در نظر من برای شما از دشمنان نفع‌زن و نیزه دار و چابک‌سوار که مغلوب ساختند خطرناک‌تر و برای پیروزی یافتن و در هم شکستن سزوارترند شما اگر بر این دشمن دوم خود نیز مانند دشمن نخستین در نبرد و کشمکش غلبه کردید شاهد فتح و ظفر واقعی را در آغوش گرفته اید و قوت و عزت و نعمت و فضیلت و اجتماع و یگانگی و یکدلی و نادرستی را بکمال رسانده‌اید اگر قصور و سستی ورزید و آن دشمن بر شما پیروزی یابد ظفرتان را که در خاور و باختر و جنوب و شمال نصب شما شد مظفریت واقعی نبوده در صدد باشد که کوشش و سعی و هم‌آهنگی شما در رزم این دشمن بازمانده بیشتر و برانرو راستختر و صحیحتر و محکمتر از رزم دشمنان پیشین باشد چه در برابر مکارترین و نیرومندترین دشمنان باید استعداد و ندارگی مهمتر آماده نمود آن دشمنی که با او

نبرد نمودید نزدیکتر از این دشمن که دستور محاربه اورا میدهم نیست در صدد باشد و فبروزی و نصرت و قوت و ناپید و حزم و عزم و جهاد را بنهروزی و نصرت و قوت و ناپید و حزم و عزم و جهاد گذشته متصل سازید چه در این کار اجتماع مصالح و تکمیل نعمت و افزایش کرامت الهی در باره شما و حاصل آن خشنودی جهان باز پسین است

پس بدانید که اگر دشمنان شما از ترك و روم و هندو همه اتوام دیگر برتری و فبروزی میباشد بان درجه که از این دشمن در صورت غلبه و ظفر بنما آسب مبرسد بد نمبرسد چه این خصمی بیباکتر و فریبنده نرو پیماور از ان دشمنان است

مردم! بهمانطوریکه خود دیده اید چه اندازه برای شمار فوج بردم چنانکه خود هم میدانید با نبع و پیکان و بیابانها و دریاها و دامنه و کوهسار دست و گریبان بودم پیوسته با دشمن از پی دشمن در گپرو دار و با لشکر از پی لشکر در نبرد و با پادشاه از پی پادشاه در زو خورد بودم ولی هرگز بدینسان پیش شما برای جنگ از سپاهیان و پادشاهان دست نضرع دراز نکردم و این اندازه طلب کوشش و تلاش و اجتماع همداستانی نکردم اما این الحاح امروز بزرگی خطر و سختی شوکت و نرس حمله این دشمن بشماست

مردم! اگر این دشمن را مغلوب نکنم و قاپود نسازم بزرگترین دشمنان شما باقی گذارده و ضعیفترین آنها را دور ساخته ام در ناپود کردن این دشمن همسایه و سهمناک ما کمک کنید تا آنها را از شما دور سازم مردم! شما را بخدا سوگند میدهم که مرا در دفع این دشمن کمک کنید تا آنها را از میان شما بیرون کنم!

مردم! چو از نوشتن این کتاب و توصیف نعمتهائی که خداوند بجا بخشیده فراغت یافتیم در امر دارا متفکر شدم که پس از غلبه بر پادشاهان و امتها و مقهور ساختن آنها و استیلای بر ممالک چون در کار

این دشمن سستی نمود خود و سپاهیانش پس از فپروزی و کامیابی و سلامت ناپود شدند سبب این پیش آمد عدم توجه او بکاری بود که تمامیت مملکتداری و شوکت سلطنت و چیرگی بردشمنان و تکمیل نعمت الهی و تحصیل بزرگواری از هر سوم مربوط بدان بود تا آنکه غرور سرکشی او را بفریفت و حسد و خود سری در نهادش متمکن شد برخی از فقراء و سرمایه داران و برخی از فرومایگان بر بزرگان حسد بردند اسکندر در یجبوحه این نشئت آراء و اختلاف امور و پیدایش کینه ورزی و شدت عداوت مابین مردم و نباهی ایشان بایران آمد تا آنکه کار بجائی رسید که رئیس پاسبانان که دارا بر جان خود از او ایمنی داشت او را بقتل رسانید و شرو کینه در دلهای همه مردم جایگرفت و دشمنی و افتراق در نهاد همه ثابت شد و همین موضوع راه را برای اسکندر آماده ساخت! -

از یاد آوری آن روزگار عبرت و پند گرفتیم - مردم! این نعمت کنونی ما از بلای جدائی و سرکشی و رشک آشکارا و سخن چینی و بدگوئی ایمن است چه خداوند اخلاق و فرمانروائی ما را از این آلودگیها دور داشته و مقام ولایت ما را از آن برتر - از راه این صفات پلپدی که متفور دانشمندان و مطرود خردمندان است باین پایه و منزلت رسیده بلکه از راه راستی و درستی و دوستی مردم و وفای عهد و دادگستری و ثبات قدم و ملایمت بدین جاه و مقام نائل شدم علت آنکه از آداب و سهر نرک و بریر و نرک و مردم کوهستان و جز ایشان بر عکس هند و روم انقباس نکردیم وجود همین اخلاق و غلبه آن بر ایشان است چه داشتن این اخلاق برای هیچ نومی و پادشاهی صالح و شایسته نیست نخستین چیز را که من بر ضد آن بوده و هستم این اخلاق است که بدترین دشمنان شماست مردم! - خداوند آنقدر خوبی و دوستی و خوشی بما داده که دیگر از پیروی این صفات پست و زشت پندناز هستیم از آن خود داری کسبید که دفع این دشمن در نظر من بالاتر از مقهور

کردن دشمنان دیگری همچون روم و ارکست . مردم ! خوشدلی من در ترك این امور و قلع و قمع و نفی آن از شماست چه احتیاجی بسودو زیانی که از بودن و نبودن آن بمن می رسد ندارم دلخوشی شما هم از آن راهی باشد که دلخوشی من است .

مردم ! من آرزو داشتم که شر دشمن ظاهری و باطنی را از شما دور کنم اما دشمن ظاهری که بحمدالله ناپود شد و خداوند ما را بر او فپروزی داد و نیرویش را مقابل مادر هم شکست شما نیز در این راه نیکو رفتار نمودید و در دفع آن جدوجهد و مساعدت نمودید اکنون همانطوریکه نسبت بدان دشمن رفتار کردید درباره این دشمن نیز مسول دارید ! سفارش و پند مرا نگاهدارید که برای شما ناصح مهربان هستم - مردم ! کسبیکه این اخلاق را در ما زنده نگاهدارد هر رنج و سختی که در زدو خورد دشمنان مامتحمل شده فاسد و بیقدر ساخته است چه این دشمن زیان آورار و نیرومند تر و دشوارتر و بدنتبجه تر است - مردم ! بهترین شما کسی است که معاوت خود را در دفع این خصم باقی بگذردی و امتحان سابق خود در نظر مامحو نماید . بدانند این دشمن بر هر که غالب شد دشمن دیر بر او غالب و هر که بر این برتری یافت آن دیگر را مقهور ساخته است زیرا در نیکو رفتاری و یگانگی و دوستی و همراهی و همدردی شما عزت و توت و سلطنت میباشد اما از حسد بر یکدیگر و سرکشی و سخن چینی و پراکنندگی بجز بیعتی و نانوایی و ناپودی این جهان و آن جهان نتیجه نمیشود و پس آنچه را که امر دادیم انجام دهید و از آنچه نهی کردیم پرهیزید نوانائی بجز پیش خدا نیست . شما را بمواسات نیازمندان و مپزبانی رهگذران و خوش رفتاری با همسایگان و خوش سلو کسی با کسانی که از امم دیگر در میان شما هستند توصیه میکنم چه این در پناه من هستند و ستم و نحمیل و زور و فشار بر ایشان روا نیست -

اگر آزار مختصری از ایشان بشمارسد صبور باشید و امانت و عهد

خود را نگاهدارید هر چه از این اخلاق بر شما پیمان گرفته ام حفظ کنید که ما قومی و پادشاهی را ندیدیم تا بود شوند مگر بتربک این اخلاق و کارشان نیکو شود مگر با آن -

اطمینان ما در همه کارها بخداست

پوزش - چون مرجع ما برای ترجمه فقط نسخه نجارب الامم جاب عکس اروپا بود که غالباً حروف و کلمات در آن خوانا نیست لذا در برخی موارد تصور مبرود ترجمه درست حکایت از اصل نکند ولی این تقصیه چون منحصر بدوسه مورد است و راه اصلاحی عیالنا ندارد از قارئین محترم معذرت میخواهد محمد محیط طباطبائی

عجیب الخلقه

در کوهستان کرت کمانگره از محلات ممالکت پنجاب هند گرمهائی است بسیار کوچک که هر گاه بخت بر گشته با پای برهنه از میان آنها بگذرد آن کرم بانگشت پا چسبیده بنحویکه آنرا جدا نمیتواند کرد و بخوردن خون مشغول میشود و لحظه بلحظه جنبه او بزرگ میگردد تا آنکه انگشت های آن شخص را میبلعد و در طرفه العین مانند موش میگردد و آهسته آهسته ساق پا را فرو برده و باندازه سگ کوچکی میشود و بهمین نهج بانی بدن انسان را فرو برده تا بمثابه يك شهر نوی همکلی می شود چون تمام بدن شخص را خورد بجانب صحرا روانه میگردد - ندیر نجات ازین پلایه اینست که هر گاه به انگشتی بچسبندی الفور انگشت را باید برید و جان سلامت برد.

کوچکترین زن عالم

در شهر مانتانزاس در جزیره کوبا زنی است بسن سی و هفتمسال مسماة به شکتها که قدو بالای او معادل نود سانتی متر است که تقریباً چهارده کرمه می شود و وزنش شش کپلو گرام است که معادل دومن پریز میباشد .